

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در واجب مشروط و مطلق و معلق و غیرمعلق به این جا رسید که در تعلیق طلب، بر مطلوب و بر ماده که از او تعبیر به همان مکلف^۲ به و مامور^۳ به می شود، مولا ممکن است لحاظهای مختلفی را داشته باشد و بر اساس هر کدام از این لحاظها کیفیت طلب مشخص می شود.

در مثالی که عرض شد (که همه این مثال را فقط به یک نحو ذکر می کنند شاید منظورشان این است که متبادر عرفی فقط همین است ولا غیر) در این جائک زید فاکر مه عرض شد که در این جا تعلیق وجوب، بر مجیء است وجوب اکرام تعلیقش، بر مجیء است و به عنوان واجب مشروط باید این مجیء محقق بشود تا این که فی حد نفسه آن وجوب هم حاصل بشود البته این سه قسم می شود دو قسمش را عرض کردیم و گرچه حالا نسبت به آن موارد دیگر، از نقطه نظر ثمره نزاع فقط مساله

مشخص می‌شود ولکن فقط همین اشاره به این مطلب برای بحث ما کفایت می‌کند.

عرض شد یک قسم از این اقسام این است که مولا مجیء را قید برای طلب بیاورد بنحوی که با وجود او، وجوب محقق می‌شود و با عدم او، طلب منتفی می‌شود و مکلف هیچ نوع دخالتی نه نفیاً و نه اثباتاً در تحقق این قید ندارد، اگر زید آمد در قم اکرام می‌کند اگر نیامد اکرام نمی‌کند دیگر هیچ اضافه بر این و خارج از این، که مکلف را مقید کند بر وجوب و تحصیل مقدمه (که آوردن زید به قم باشد یا مکلف مختار باشد در نفی مقدمه و قید که او باشد در هیچکدام وجود ندارد) مساله روشن است فرض کنید مثلاً اگر مولا امر کند بنده را به صعود بر سطح، آنچه که امر مولا تعلق گرفته است صعود بر سطح است صعود بر سطح در صورتی مَتَمَشِّی است که خود سطح مستقر و برقرار باشد، حال اگر بنده بگوید من از اول دینامیت می‌گذارم بنا و سطح و کل آن را از بیخ برمی‌دارم تا این که اصل این حکم هم در این جا برداشته بشود، خوب این از نقطه نظر عقلی امکان دارد یعنی از نقطه نظر عقلی مولا که او را نهی از

تخریب بنا نکرده است، بلکه مولا بنده را امر کرده است بر صعود بر سطح، و صعود بر سطح عقلا متوقف است بر بقاء سطح، مولا نگفته سطح را باقی بگذار و بعد برو، گفته اگر سطحی باشد تو موظف هستی بروی بالای این سطح اگر مناره‌ای باشد تو باید بروی بالای این مناره و اذان بگوئی خوب من اصلاً مناره را از بیخ تخریب می‌کنم پس بنابراین حکم وجوب به اذان یا به اعلان و صعود علی المناره، این حکم، انتفاء به موضوع می‌شود دیگر اصلاً موضوعی نیست. ولی عُقلاً این امر را مذمت می‌کنند چرا؟ چون گرچه مولا امری به ابقاء این بنا ندارد و همین طور نهی از تخریب ندارد ولی آن حکم بدوی و عرفی و ابتدائی و جری کلام مولا، خود نفس آن اتیان به این امر است بدون دخل و تصرفِ عبد، یعنی عبد، دخل و تصرفی نسبت به این موضوع نباید داشته باشد و بایستی آنچه را که مولا می‌خواهد انجام دهد، بله یک وقتی مولا می‌گوید تا وقتی این مناره هست تو باید بروی بالای آن اذان بگویی! این یک حرف است خوب این می‌گوید من

همین امروز می‌روم مناره را خراب می‌کنم چون امر مشروط بر نفس این بنا است یک وقتی این نیست یعنی خود جری امر، اقتضای اتیان به آن حکم را می‌کند که عبد فقط برای اتیان باید آن را در این ظرف حکم انجام بدهد و جریان این حکم بدون دخالت عبد و عدم دخالت او در خود آن هیچ ارتباطی از این نقطه نظر با عبد ندارد در آن جائک زید فاکرمه مجیء زید، شرط و قید برای وجوب است حالا این عبد آیا مکلف بر تحصیل مقدمه هست؟

نخیر، یعنی آیا باید بلند شود برود زید که در تهران است بیاورد در قم اکرام کند نه یک چنین چیزی را نداریم آیا از آمدن زید هم می‌تواند جلوگیری کند؟ یعنی هم تحصیل مقدمه و هم منع از حصول مقدمه هر دو، نه، نسبت به هر دو در این جا ساکت است و نه این که ساکت است بلکه عرف و عقل او را از اختیار مکلف خارج می‌کند. این واجب می‌شود واجب مشروط پس واجب مشروط به آن واجبی گفته می‌شود که مکلف نه در تحصیل شرط دخالت دارد و نه از ناحیه شارع امر یا تحریک بر تحصیل مقدمه شده است، مثل این که فرض کنید

صلاه نسبت به زوال، خورشید که در اختیار ما نیست که خورشید را بیاوریم زوال بشود تا نماز ظهر را بخوانیم، وجوب صلاه بالنسبه به زوال از این نقطه نظر می شود واجب مشروط گرچه حالا این را نسبت به آن داریم که این واجب مشروط نیست از این نقطه نظر مثال شبیه واجب مشروط است در اختیار نیست و همین طور مکلف از نقطه نظر مولا جواز بر منع از حصول مقدمه هم ندارد که جلوی مقدمه را بگیرد و نگذارد زید بیاید قم تا این که اکرامش کند بگوید الان عروسی داریم و این بیاید برای ما می شود موی دماغ و خلاصه عیش ما را منقص می کند جلوییش را بگیرید و نگذارید بیاید، مولا هم گفته توی قم اکرامش کن نگفته جلوییش را بگیر یا نگیر، همان جا حبشش می کنیم و یک پرونده هم برایش درست می کنیم و می فرستیمش در زندان، فعلاً یک ماه بماند تا این که قشنگ خوب مساله حل بشود بعد می گوئیم ولش کنید و ببخشید اشتباه شد، این یک قسم.

قسم دومی که دیروز عرض شد این است که

لحاظ مولا نسبت به این وجوب یا حرمت فرق نمی‌کند، نسبت به طلب، لحاظ مولا تحقق قید بای نحو کان نیست بلکه تحقق قید است بر فرض وجود او، یعنی بر فرض وجود قید، این طلب در این جا شأنیت و استقرار پیدا می‌کند و مستقر می‌شود و مکلف می‌تواند از حصول شرط جلوگیری کند. نظر مولا این است که اگر یک وقتی این زید آمد در قم، چون در قم کسی را ندارد اکرامش بکن حالا شخص بگوید اگر نیامد اکرام لازم نیست یا چون در تهران رفیق دارد دیگر لازم نیست اکرام یا در جای دیگر اگر مسافرت برود اکرام لازم نیست، آمدن قم چون در قم کسی را ندارد، یعنی در این جا نفس المجيء مورد لحاظ نیست نفس المجيء عنوان مشیر است نسبت به یک امر دیگری که آن غربت زید است غربت زید آن مورد لحاظ است و مجيء می‌شود عنوان مشیر برای آن جهت، مولا به لحاظ غربت زید است که می‌گوید اکرام کن لذا اگر گفت ان جائك زید فاكرمه وشما ملاحظه كردی كه نه این جا رفقای هستند و او را اکرام می‌کنند، وجوب دیگر منتفی می‌شود، دیگر مجيء، علت برای اکرام نمی‌شود

ثمره‌اش کجاست؟ شما در این جا می‌توانید از آمدن زید جلوگیری کنید فرض کنید زید می‌خواهد بیاید به رفقای‌تان می‌گویید چند روز دیگر در تهران او را نگه دارید و نگذارید بیاید، در این جا دست شما باز است برای منع از حصول شرط و حصول مقدمه این قسم دوم.

قسم سوم این است که این ان جائک زید فاکرمه نظر مولا، طلب را معلق بر شرط کرده است به عنوان تحصیل مقدمه و تحصیل شرط، می‌گویید باید شما زید در قم اکرام کنی یعنی بلند شوی بروی با سلام و صلوات زید را بیاوری قم و این اکرام در قم انجام بشود، مثلاً فرض کنید هنگامی که باید مرجعیت در یک شخص ثابت بشود می‌گویند بروید فلان آقا که در فلان شهر است و اهل علم و فاضل و عالم، بروید او را بردارید و بیاورید و در این جا اکرام کنید، ننشینید همین طوری دست روی دست بگذارید و آن آقا از فلان جا بلند شود تک و تنها و غریبانه! و مظلومانه! (این مظلومیت است دیگر! چه مظلومیتی بالاتر از این!) غریبانه و مظلومانه بلند شود بیاید در

این جا و بعد هم بگویند حالا دعوت می کنیم آقایان و در این جا هم ایشان هستند و آنجا صحبت مرجعیت و فلان و این حرفها بشود نه ، خودتان بلند شوید زحمت را بر خود بخرید و این اکرام عالم را در این جا اعمال کنید بروید آنجا ماشینها و افراد بروند، سابق افراد با خر و کجاوه و این چیزها می رفتند و استقبال می کردند، خوب رسم بود الان بلند شوید بروید و بیاورید، در این جا اکرام کنید. مولا می گوید ان جائک زید فاکرمه اگر آمد دست روی دست نگذارید، این جا نه تنها شما نمی توانید از حصول مقدمه جلوگیری کنید بلکه باید خودتان به دنبال تحصیل مقدمه هم بروید خودتان باید برای تحصیل شرط، که عبارت از مجیء زید است در آنجا بروید و این شرط را برای تحقق اراده و طلب مولی محقق کنید، محقق که شد آن موقع این وجوب می شود فعلی، آن موقع در مقام تنجز بود الان وجوب به واسطه تحقق شرط می شود شرط فعلی.

این مساله تمامش برگشت به قدرت است یعنی این شرط در تحت قدرت مکلف باشد یا نباشد در این جا نظر مولا اگر بر تحصیل شرطی بود و آن شرط

دو جنبه داشت یک جنبه‌اش در تحت قدرت این بنده نیست مثل زوال، زوال در تحت قدرت بنده نیست کاری نمی‌توانم انجام بدهم مثلاً می‌گوید صلّ عندالزوال بهذه الشرائط مثلاً الطهارة، ثوب طاهر، از استقبال و امثال ذلک صلّ عندالزوال حالا ما اصلاً کاری به اطلاق و شرطیت و این‌ها نداریم فعلاً بحث ما بحث مشروط است این مولا که طلب را متوقف می‌کند بر شرطی که آن شرط یک وقتی در قدرت مکلف نیست (نگوئید در قدرت مکلف نیست بطوری که اصلاً سالبه به انتفاء موضوع است، مثل رضیع که گفتیم اصلاً تکلیف در آنها نیست، نه، قدرتی که محتمل است) مثل زوال، صل عندالزوال به خود زوال برمی‌گردد خود مکلف صبر می‌کند چند ساعت بعد هم زوال می‌شود این ظرف حصولش محتمل است برای مکلف، همین که ظرف حصول این شرط محتمل شد، دیگر مکلف قادر می‌شود منتهی این قادر به عنوان قدرت فعلی نیست این قدرت، قدرت احتمالیه است غیر از آن رضیع است که قدرت احتمالیه هم در آن مفقود است، این

شروطی که مولا طلب را معلق و مشروط به آن
شروط می کند و آن شروط احتمال وصول به آن
برای مکلف وجود دارد ولی در تحت قدرت به
عنوان این که مکلف آن شروط را تحصیل نکند نخیر
قدرت ندارد، مکلف این ها بالنسبه به او می شوند
واجب مشروط، این واجب مشروط است.

و اما شروطی که آن شروط، قدرتش در اختیار
مکلف است فرض کنید مولا می گوید صلّ مشروطاً
بالطّهارة، صلّ مشروطاً بالثوب الطّاهر، صلّ مشروطاً
بالاستقبال، صلّ مشروطاً بالسجده علی الطهور و
امثال ذلك **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ**

سُكَارَى ... ﴿النساء، ۴۳﴾ که صلاة در این جا
مشروط به حال تنبه است حال سکر و این ها صلّ
متنبهاً تحصیل تنبه یعنی خمر نخورد حالا کسی
بگوید یک ساعت به اذان مانده یک گلاس می بریم
بالا و می رویم در عالم هیروت و چپروت دیگر در
این جا حکم منتفی می شود مثل زوال، چطور زوال
هنوز نیامده حکم منتفی است این هم دیگر **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى وَ مَنْ هُمْ
که مستم! لذا وجوب نماز از من برداشته می شود!

الان یکی از استدلالهایی که می‌کنند این خارجی‌ها همین است که اصلاً نماز در اختیار است اصلاً می‌گویند چه کسی گفته نماز الزام است، خارجی‌ها می‌گویند، می‌گویند نماز در اختیار مکلف است چون خدا گفته است **لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ** خب اگر کسی مست شود دیگر نماز نباید بخواند پس معلوم است نماز در اختیارمان است اگر سر حال بودیم می‌خوانیم نبودیم فرض کنید بزمی بود و رزمی و فلانی بود ما مست کردیم خب خدا هم در آنجا برمی‌دارد عجب خدای خوبی است. خیلی خدای آنها خوب است، خدای آنها خیلی راحت است، همه چی را راحت گرفته حالا این امر مولا بر این شرط که گفته از نقطه نظر قدرتی که مکلف بر اتیان او دارد چه حکمی دارد؟ این چند روزه که ما این همه صحبت کردیم کم‌کم می‌خواهیم به مساله برسیم بعد تازه شما را رها نمی‌کنیم، تازه می‌رویم سراغ صحبت قوم که بقیه در این قضیه چه می‌گویند خیال کردید همین طوری شما را رها می‌کنیم، این چندروزه که بحث کردیم الان داریم کم‌کم به این

نتیجه می‌رسیم که طلب مولا که مشروط شده بر شرطی که آن شرط در قدرت و اختیار مکلف است این طلب بالنسبه به آن شرط، مشروط می‌شود یا مطلق؟ مطلق، و دیگر نمی‌شود مشروط باشد، وقتی مولا بگوید صلّ متطهراً، صلّ فی ساعه کذائیه، در این ساعت، حالا نمی‌گوئیم زوال، صلّ عند الزوال متطهراً خیلی خوب زوال در اختیار ما نیست خوب آن می‌رود کنار، این طهارت که در اختیار ماست قدرت دارد الان من طاهر نیستم ولی فرض کنید دستشویی‌های مدرسه فیضیه با من یک فاصله‌ای دارد خوب بلند می‌شویم مقدار مسافت راه می‌رویم، حالا بنده بگویم چون شارع گفت صلّ متطهراً الان طلب مشروط به طهارت است و طهارت هم در اختیار من نیست دلم بخواهد طهارت کسب می‌کنم دلم نخواهد نمی‌کنم اگر طهارت داشتم نماز واجب می‌شود اگر طهارت نداشتم نماز واجب نیست این می‌شود چی؟ این می‌شود باطل، پس بطور کلی آن شرطی که مولا حکم را معلق بر آن شرط می‌کند، اگر آن شرط در قدرت مکلف است، معلوم می‌شود مولا نظرش در طلب، نظر اطلاق است نه نظر اشتراط و

در آن شرطی که مولا طلب را معلق بر او می‌کند و حصول آن شرط و قید در اختیار مکلف نیست، مثل زوال و امثال زوال و مثل شهر رمضان خوب متوقف بر وجود هلال است در آنجا طلب، طلبِ اطلاق نیست بلکه طلب مشروط است، حالا در آنجائی که بطور کلی اصلاً مولا خود طلب را معلق بر قدرت بکند چگونه است؟ یعنی خود طلب در آنجا معلق بر قدرت است و مثل آیه حج، و لله علی الناس حج البیت من استطاع، برای کسی که قدرت دارد ما حج را واجب کردیم اصلاً خود طلب معلق بر قدرت شده دیگر نه معلق بر شرطی که لله علی الناس حج البیت من کان له والد من کان له أمُّ، من کان له بیت، من کان له زراعه، لله علی الناس حج البیت من استطاع هر کسی استطاعت دارد نفس خود قدرت، در این جا قید و شرط برای طلب قرار گرفته نه چیز دیگر خود قدرت، وقتی این طور شد مشخص می‌شود شارع نسبت به این اصلاً نظر ندارد، اصلاً هیچی نگوید اگر می‌گفت لله علی الناس حج البیت شما نسبت به این چه نظری می‌دادید بالاخره ما یک قدرتی باید داشته

باشیم آدم چلاقی که افتاده است روی زمین قدرت ندارد آیا خدا می‌تواند به این بگوید الله علی الناس حج البیت کسی که چلاق است دیسکی است افتاده همین طوری مستلقیا توی بستر خوابیده آیا حکیم می‌تواند به او امر بکند مولا می‌تواند به بنده بگوید اکرم زید؟ در حالی که عبدش مستلقیا روی تخت افتاده این حکم چیست؟ این حکم لغو است عبث است و جوب حکم، نسبت به بنده‌ای تعلق می‌گیرد که آن بنده از نقطه نظر اتیان به آن حکم قادر باشد پس قدرت می‌شود یک امر عرفی و یک امر عقلی، امر عقلی، دیگر نمی‌تواند قید برای حکم از طرف مولا باشد چرا؟ چون او در ذات خود این امر و طلب آن قید عبدی آن منظوی و خوابیده است هر مولایی که به بنده‌اش می‌گوید این کار را بکن خوب قدرتش را در نظر گرفته است. اگر بنده قدرت نداشته باشد امرش لغو است پس اگر گفت *إِنْ قَدَرْتَ أَكْرَمَ زَيْدًا* ليله الخمیس این قدرت را شرط برای اکرام و شرط برای وجوب آورد، این می‌شود شرط زائد چه بگوید چه نگوید *إِنْ قَدَرْتَ* یعنی قدرت داشته باشد قدرت داشته باشی یعنی چی؟ یعنی پا داشته باشی، مرده

نباشی مریض نباشی بلند بشوی بروی کدو و
بادمجان و سیب زمینی بخری و بعد هم برنج و از این
حرفها و بعد همه رفقا را دعوت کنی این می شود ان
قَدَرَت، این ان قدرت که مولا می گوید شرط عرفی
است پس بنابراین اگر مولا گفت لله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلاً این استطاعتی را که شرط
برای وجوب حج آورده، این شرط یک شرط عقلی
است اصلاً مولا در این جا تعلیقی بر استطاعت ندارد
تا استطاعت بشود شرط برای وجوب! چه بگوید ان
استطعت چه نگوید منتهی در این جا ان استطعت را
گفته که دیگر خود را به هزار مشقت نیندازی و
بگوید مساله حج مثل مساله صلاه نیست که الصلاه
لا یتروک بحال حتی در حالت غرقی هم ما صلاه
غرقی داریم، نه، حتی متسکعاً بخواهی بروی به این
کیفیت اگر قدرت داشتی واجب است حج بروی
یعنی حج واجب است این دیگر در این جا چیزی
معلق نیست گرفتید مطلب را پس بنا بر این تعلیقی را
که مولا بکند بر شرطی که آن شرط قدرت است و
آن قدرت در اختیار مکلف است آن تعلیق کلاً تعلیق

است، وقتی که لا تعلیق شد پس حج بالنسبه به استطاعت می شود واجب مطلق، پس وقتی واجب مطلق شد عبد خودش باید برای تحصیل استطاعت از اول اقدام کند این همان فتوایی است که ما می دهیم که عبد از اول زمان تکلیف واجب است برود دنبال استطاعت، یک سال شد دو سال شد سه سال شد سی سال شد، نمی تواند این مساله را ندیده بگیرد، بلکه باید برود دنبال استطاعت و تحصیل استطاعت هر وقت میسور شد، پول کنار بگذارد هر سال مبلغی کنار بگذارد سفرهایش را محدود کند و لخرجی هایش کنار بگذارد بجای آن تحصیل استطاعت برای حج بکند این بحث اصولی راجع به مساله استطاعت از روز بعد نظر بزرگان را نسبت به واجب مطلق و مشروط و نکات ضعفی که در آنجا هست انشاءالله عرض می کنیم.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد